

در دفاع

انر سوسیالیسم

جلد ششم

در دفاع از سوسیالیسم

(جلد شش)

مایکل لیوویتس

کلودیو کتس

دیوید شوایکارت

مایکل لوری

فرای بتو

ج.آ. کوهن



**در دفاع از سوسیالیسم
(جلد شش)**

**نویسندگان: مایکل لیبویتز، کلودیو کس، دیوید شوايگارت، مایکل لووی، فرای بتو، ج.آ. کوهن
مترجمان: ج.ریاحی، سوسن روستا، اکبر الفری، مونا پرهیزکار، مریم اشکان**

طرح روی جلد: مریم

قیمت: ۵ یورو

انتشارات بیدار

**Iranischer Kulturverein(Bidar)
Bei Iranische Bibliothek
Am Judenkirchhof 11C
D-30167 Hannover
Tel.0511-714544**

**Iranischer Kulturverein(Bidar)
Stadtsparkasse Hannover
Kt-Nr:172073
BLZ:25050180**

فهرست

- تناقضات 'فاز هائینی' جامعه کمونیستی
مایکل لیوویتس ۵
- دولت‌شهر سوسیالیستی
کلودیو کتس ۴۳
- سوسیالیسم، دموکراسی، بازار، برنامه‌ریزی:
دیوید شوایکارت ۷۹
- ارزش‌های یک تمدن جدید
مایکل لووی، برای بتو ۱۱۹
- بازگشت به اصول سوسیالیسم
جی.آ. کوهن ۱۱۵
- در راستای بینشی رومانتیک - انقلابی
مایکل لووی ۱۴۱

با درود و سپاس

هزینه چاپ جلد سوم و چهارم "در دفاع از سوسیالیسم" توسط دوستان عزیزمان ف. آلیاری و ح. حسام تأمین شده است. بدین وسیله همت‌شان را ارج می‌نهم و برای‌شان آرزوی سرافرازی می‌کنیم.

www.KetabFarsi.com

تناقضات "فاز پایینی" جامعه کمونیستی

نوشته: مایکل لبروینس

مترجم: ح. ریاحی

اخیراً یک دانشجو در غرب که مسأله سوسیالیسم واقعاً موجود را مورد بررسی قرار می‌داد، مارکسیست‌ها را به چالش طلبیده است (و می‌خواهد به آن‌ها به‌قبولاند) که عقاید مارکس پیرامون سوسیالیسم "بسیار ناقص و گمراه‌کننده‌اند". این دانشجو استدلال می‌کند که بحث‌های مارکس دربارهٔ مشخصات جامعه سوسیالیستی آینده "به مانعی جهت تجزیه و تحلیل انواع اقتصاد سوسیالیستی تبدیل شده است که امکان‌پذیر و قابل تحقق‌اند".

الک نوو اعلام کرده است که مارکسیست‌ها باید به‌پذیرند آن چه را که پیش‌نهاد کرده‌اند "آرمان شهری غیرقابل دسترس است".^۱ اقتصاددانان

^۱ اقتصاد سوسیالیسم قابل تحقق نوشته الک نوو. لندن، انتشارات جرج‌الن و اونوین سال ۱۹۸۳ صفحات ۱۳ و ۵۹

سوسیالیست در حقیقت حتی نمی‌توانند با مسائل واقعی روبه‌رو شوند مگر آن که عناصر آرمان‌شهری سنت مارکسیستی را کنار بگذارند.^۲

مسئله نوعی طنز تاریخی در رد نظرات مارکس به عنوان سوسیالیسم آرمانی و بدیل‌هایی که می‌توان در رابطه با وضعیت کنونی^۳ به گونه‌ای واقع‌بینانه تصور کرد وجود دارد. با این همه مارکس در مخالفت با آرمان‌گرایان، بر این قضیه که تکوین کمونیسم ضرورتاً با روند مبارزاتی دشوار و طولانی روبه‌رو است که هم شرایط و مردم را توأمان دگرگون و متحول می‌کند، تأکید داشت. با این وجود، این هم درست است که مارکس هدف‌های آرمان‌گرایان را رد نکرد. او می‌گوید: "فقط راه‌ها متفاوتند، شرایط واقعی دیگر در هاله‌ی افسانه‌های آرمانی پنهان نیست"^۴، اما "افسانه آرمانی" دقیقاً ماهیت اتهامی است که نوو به مارکس وارد می‌کند. او می‌گوید: "این نوع اندیشه آرمانی ضرورتاً باعث گمراهی آن کسی می‌شود که آن را جدی می‌گیرد و او را به راه‌های نامناسب و خطرناک سوق می‌دهد."^۵

با در نظر گرفتن این که ثابت شده است تحقق جامعه کمونیستی پویش دشوار و طولانی است، نباید تعجب کرد که نظراتی هم‌چون نظرات نوو به عقاید رایج و متداول و عاقلانه تلقی شوند. با این همه در بطن موضع‌گیری نوو پیرامون چشم‌انداز مارکس درباره ویژگی‌های سوسیالیسم و کمونیسم سوءتفاهم جدی وجود دارد.

عمده‌ترین اتهامی که از نظر نوو در تصور مارکس از سوسیالیسم یا کمونیسم وارد است، آرمان‌خواهی او حول مفهوم "وفور" است. از آن جا که نوو

^۲ همان اثر صفحه ۶۰.

^۳ همان اثر صفحه ۲۳۸.

^۴ اولین طرح جنگ داخلی در فرانسه اثر کارل مارکس در نوشته مارکس و انگلس تحت عنوان "کمون پاریس" چاپ پروگرس، مسکو سال ۱۹۷۱ صفحه ۱۶۶.

^۵ از همان اثر قبلاً ذکر شده نوو، صفحه ۲۳۹.

وفور و فراوانی را (که او آن را کالاهای آزاد می‌نامد) یک مفهومی آرمانی می‌داند که بنا به تعریف، کلیه مشاجرات و بحث‌های مربوط به منابع و ذخایر نادر و کمیاب را منتقی می‌سازد.

او چنین نتیجه می‌گیرد که: "آن چه پیشنهاد شده است آرمانی غیرقابل تحقق است." او هم‌چنین استدلال می‌کند که حتی زمانی که نیروهای مولده رشد و گسترش اساسی داشته باشند، کمیابی نسبی‌ای وجود خواهد داشت و بنابراین کشمکش‌ها نیز ادامه می‌یابد. نوو می‌گوید: "بنیادگرایی ساده و بی‌تجربه این مسائل را با فرض وفور و فراوانی یعنی این که بنا به تعریف برای تمامی این مقاصد به اندازه کافی منابع در اختیار خواهد بود، از ذهن خود کنار می‌گذارد و آن را حذف می‌کند."^۶

با این همه، نوو چنین فرض می‌کند که بحث مارکس بر این اساس که وفور (درجه غیرقابل تحقق از فراوانی) "زیاده‌خواهی را از بین می‌برد، زیرا زیاده‌خواهی موضوعیت خود را از دست می‌دهد."^۷ آیا می‌توانیم این استدلال را در بحث مارکس مشاهده کنیم؟ چنین استدلالی، ویژگی روابط تولیدی را نادیده می‌گیرد. آن چه در آن تردیدی نیست وجود مجموعه نیازهای مشخصی است که از طریق "درجه مناسبی از فراوانی" برطرف می‌شود. این بحث "گستره" نیازهای اجتماعی یعنی نیازهای اجتماعی جدیدی که در رابطه با مناسبات تولید مشخصی به وجود آمده است را نادیده می‌گیرد. و همین‌طور هم فراموش می‌کند که انسان نیاز به دارایی دارد تا به موازات تولیدی که به او تعلق ندارد رشد کند."^۸

^۶ همان اثر صفحات ۱۵ و ۱۸.

^۷ همان اثر صفحات ۱۶ و ۵۹.

^۸ مراجعه کنید به مقاله مایکل ای. لیوویتس تحت عنوان "ساختار سرمایه‌داری، احتیاجات، کشورهای در حال توسعه و سوسیالیسم" در مجله "سوسیالیسم در جهان" شماره ۱۳ سال ۱۹۷۹ صفحه ۸۷.

در واقع این بحث که صرف رشد نیروهای مولده سرانجام 'مسأله اقتصادی' را حل می‌کند استدلالی بود که نه مارکس بل که کینز آن را در کتاب 'امکانات اقتصادی برای نواده‌هایمان' در سال ۱۹۳۰ به قوت هر چه تمام‌تر ارائه داد. از نظر کینز برخورد به این مسیر طولانی ویژه یعنی برخوردی که برآمد 'سوسن‌های مزرعه که زحمتی به خود نمی‌دهند و حرکتی هم ندارند' را ممکن سازد، مستلزم تکیه مداوم بر 'مال پرستی و رباخواری' در راستای انباشت سرمایه است. 'زیرا فقط آن‌ها می‌توانند ما را از تونل ضرورت اقتصادی به خارج و به درون روشنایی روز هدایت کنند.'^۹ این است آن چه ما واقعاً می‌توانیم افسانه آرمانی نام گذاریم. آرمان خواهی آن در تأکیدی است که بر نیروهای مولده و ناپدید شدن مفهوم روابط تولید دارد.

اگر بحث نوو را بپذیریم که مال اندوزی با رویکرد به 'درجه غیرقابل تحقیق از فراوانی'، 'از بین نمی‌رود' باید این را قبول کنیم که بحث او پیش‌نهاد بدیلی را به چالش نمی‌خواند یعنی این پیش‌نهاد را که با کاهش مال‌اندوزی (اشتیاق به داشتن اشیاء) است که تحت شرایط وجود نیروهای مولده رشد یافته وضعیتی پدید می‌آید که می‌توانیم آن را وفور و فراوانی توصیف کنیم. اما از نظر نوو این طرح پیش‌نهادی نمایش‌گر 'ایدالیسم محض' است که اساساً 'تصورات دور از ذهنی را پیرامون انسان خیالی جدیدی در خود نهفته دارد.'^{۱۰}

اعتقاد و باور نوو، اما نمی‌تواند این یا آن طرح پیش‌نهادی را رد کند. نمی‌توان طرحی که بر فرضی درباره رفتار بشر آینده پایه‌گذاری شده است را صرفاً با کنار گذاشتن آن و تبدیل آن به گزینشی دل‌خواه رد کرد. نمی‌توان طرحی که کاهش میل و علاقه به مالکیت را برای پیدایش 'فاز بالاتر' جامعه کمونیستی اساسی می‌داند را منطقی رد کرد. البته آن را منطقی هم نمی‌توان ثابت

^۹ 'مجموعه مقالات' اثر جان مینارد کینز. نیویورک انتشارات د.د.تورتن و شرکا سال ۱۹۶۳ صفحات ۳۶۹ تا ۳۷۲.

^{۱۰} از همان اثر قبلی نوو صفحات ۵۲، ۱۷ و ۶۲.

کرد؛ چنین طرحی مگر از طریق مسیر آلی تکامل بشر - از بین رفتنی نیست. (و چنین ادعایی خود آزمون قانع کننده‌ای نیست زیرا در پاسخ به عملی نشدن آن نمی‌توان گفت "خیلی زود" است) با این همه تنها کاری که می‌توان کرد این است که انسجام منطقی این تئوری را بررسی کرد و دید آیا ویژگی‌های مفروض "فاز پائینی" جامعه کمونیستی به تحقق "فاز بالائی" کمکی می‌رساند یا نه. (اگر چنین نباشد، شاید رویای بیپرده‌ای بیش نباشد) البته بررسی انسجام درونی مستلزم تجزیه و تحلیل دقیق‌تر تئوری فازپائینی کمونیسم است، امری که نوو به آن نپرداخته است.

در واقع نوو پیرامون آن چه مارکس (در مقابله با مفسران مختلف) دربارهٔ سوسیالیسم نوشته است بحث و تجزیه و تحلیل چندانی ارائه نداده است و آن چه را هم در مورد این مسأله گفته مغشوش است. نوو سوسیالیسم و مارکسیسم را در رابطه با پرسش‌هایی چون وفور و فراوانی با یکدیگر اشتباه می‌گیرد زیرا معتقد است مارکسیسم "یک فاز را مرحله ناتمام فاز بعدی می‌داند که بسیاری از عناصر اساسی آن را هم‌چنان در خود دارد". بر این اساس، ظاهراً نیاز چندانی نیست که دو مرحله را با دقت از یکدیگر تشخیص دهیم. نوو استدلال می‌کند که "سوسیالیسم" کتاب نقد برنامه گوتا راه دور و درازی تا کمونیسم دارد. سوسیالیسم کدام یک از عناصر اصلی کمونیسم را ندارد؟ تفاوت اساسی در این است که در سوسیالیسم مزد و اجرت طبق کار است نه طبق نیاز و به کارگران متناسب با مدت زمانی که کار اجتماعی کرده‌اند، رسید و حواله پولی داده می‌شود.^{۱۱} با این همه این تفاوت اساسی تمایز مهمی را بر ملا می‌کند، تمایزی که ما را به این درک هدایت می‌کند که سوسیالیسم کتاب نقد برنامه گوتا فاصله زیادی با کمونیسم دارد.

^{۱۱} همان اثر صفحه ۱۱.

نقد برنامه گوتا باز پینی می شود^{۱۲}

مسلم است که کتاب "نقد برنامه گوتای" مارکس ادعا ندارد که طرح جامعی از جامعه کمونیستی ارائه می دهد. هدف این کتاب این بود که تفاوت های بین "مقالات لاسال درباره ایمان" و موضع خود مارکس که در برنامه گوتا آمده بود به طور دقیق و آشکار مشخص کند. مخصوصاً یکی از هدفها عبارت بود از تمایز بین جامعه کمونیستی آن گونه که در بطن جامعه سرمایه داری شکل می گیرد و جامعه کمونیستی ای که بر پایه های خاص خود تکوین پیدا می کند. این تمایزی بود (در جوهر یک چشم انداز دیالکتیکی) که مارکس لازم دانست در آن جا دقیقاً نشان دهد و علتش (فقط) ادعای برنامه گوتا بود مبنی بر این که: "درآمدهای کار بی کم و کاست و با حق برابر به همه جامعه تعلق دارد." اما علی رغم هدف محدود مارکس کتاب "نقد برنامه گوتا" شناخت و بصیرت مهمی نسبت به برداشت مارکس از فاز پائینی جامعه کمونیستی در اختیار می گذارد.

می دانیم که مثلاً مارکس "جامعه تعاونی که پایه اش بر مالکیت عمومی برابر تولید بود" را بدون انتقاد پذیرفت. بدین ترتیب ابزار تولید، به طور کلی به تولیدکنندگان تعلق دارد.

طبقه خاصی که مالک ابزار تولید باشد وجود ندارد و همه افراد در چارچوب جامعه وضعیتی مشابه کارگران دارند. از دیگر سو، همه می دانیم که مارکس بر این باور بود که یکی از ویژگی های بی چون و چرای فاز نخستین جامعه کمونیستی این است که رابطه ضروری توزیع در آن بر طبق کار است.

با این همه، اما مناسبات توزیع تنها "نقطه مقابل" روابط تولیدی است و نمی توان با آن "به مثابه وجه تولید مستقل برخورد کرد" رابطه تولیدی که شالوده این رابطه مشخص توزیع است و مربوط به فاز پائینی جامعه کمونیستی است عبارت است از تولید توسط مالکان خصوصی نیروی کار. نیروی کار دقیقاً به این

^{۱۲} در این جا لازم نیست بین هر نقل قول از "نقد برنامه گوتا" تمایز قائل شد.

علت که این جامعه به لحاظ اقتصادی، اخلاقی و روحی هنوز نشانه‌های جامعه کهن را بر پیشانی دارد، به رغم مالکیت عمومی بر شرایط مادی تولید و علی‌رغم فرارویی محدود از "افق حق بورژوازی" به صورت مالکیت خصوصی باقی می‌ماند. در این جا تولیدکنندگان "مالکین شرایط شخصی تولید و نیروی کارند."^{۱۳۰}

بدین ترتیب هر تولیدکننده نیروی کار خود را با ابزار مشترک تولید و نیروی کار دیگران تلفیق می‌کند، اصل حاکم عبارت است از مبادله بین مالکین: "مقدار معینی کار در شکل خاصی با مقدار مساوی کار در شکل دیگری مبادله می‌شود." برای این دادوستد و کالای مبادله‌ای می‌بایستی سنجش کار در میان باشد، سنجشی که مقایسه بین کاری که تولیدکننده به جامعه عرضه می‌دارد و کاری که او به صورت تولیدات مشخص انجام می‌دهد را ممکن سازد. یعنی کاری که هر فرد ادعای مالکیت آن را دارد. هر تولیدکننده "گواهی‌نامه‌ای" در تأیید کار اجتماعی انجام شده خود دریافت می‌دارد. تولیدکننده از مالک نیروی کار به مالک گواهی‌نامه و از مالک گواهی‌نامه به مالک کالاهای مصرفی تبدیل می‌شود (هیچ چیز جز ابزار مصرفی فردی به دارائی افراد در نمی‌آید).

اگرچه این رابطه ضرورتاً در مورد فرد به صورت کالا-پول-کالا نمود پیدا می‌کند، برای تولیدکنندگان به طور کلی مبادله در این جا عبارت است از مبادله فعالیت‌ها یعنی مبادله جمعی فعالیت برای تولید آن فعالیت. نیروی کار را می‌توان صاحب شد، اما این نیروی کار کالا نیست زیرا کس دیگری خارج از تولید از دایره تولیدکنندگان به طور کلی که کالا را به خرد وجود ندارد. بدین ترتیب، این رابطه عبارت است از "یک کاسه کردن" نیروی کار افراد یعنی "قرار و مدار

^{۱۳۰} آر. کوسولایف در اثر خود: "سوسیالیسم: مسائل مربوط به تئوری" مسکو، چاپ پروگرس سال ۱۹۷۹ صفحه ۱۵۱ می‌گوید: "در عین حال که ابزار تولید سوسیالیستی شده همیشه در مالکیت جمعی است و همواره معرف دارایی مشترک، نیروی کار هر تولیدکننده فردی است و فقط به یک شخص، به خاطر متمایز بودن ساختمان جسمی او تعلق دارد."

مشارکتی که در آن هر کس مقدار کمی نیروی کار را در 'ظرف مشترکی' می‌گذارد و با در دست داشتن گواهی‌نامه معادل آن را برمی‌دارد. البته این مقادیر کار (و در نتیجه معادل آن‌ها) ضرورتاً متفاوتند چرا که افراد به لحاظ 'استعدادهای فردی' با یکدیگر فرق دارند. آن‌جا که تولیدکنندگان هم چون صاحبان نیروی کار رابطه برقرار می‌کنند، 'حق برابر' ضرورتاً به معنی نابرابری در توزیع است که 'عیب و نقصی' است اجتناب‌ناپذیر. دقیقاً به این علت که رابطه بی‌چون و چرای بین تولیدکنندگان رابطه مالکین منفرد نیروی کار است، برای مارکس روشن بود که نمی‌توان اصل 'عالی‌تر' توزیع بر طبق نیاز را به جامعه‌ای تحمیل کرد که رابطه تولیدی آن ایجادکننده رابطه توزیع به هر کس بر طبق کارش است. چنین کاری به منزله مخدوش کردن رابطه متقابل و 'معیار برابر' بین صاحبان نیروی کار است. برعکس 'برنامه گوتا' تأکید نه بر مناسبات توزیع بل که بیش‌تر می‌تواند بر مناسبات تولید باشد که وجود 'عیب و نقص' را اجتناب‌ناپذیر می‌کند. تنها در جامعه‌ای با ساختار اقتصادی عالی‌تر و تکامل فرهنگی حاصل از شرایط آن است که مناسبات توزیعی جدیدی می‌تواند پا بگیرد.

بدین ترتیب مالکیت خصوصی 'شرایط شخصی تولید' در فاز پائینی جامعه کمونیستی عبارت است از رابطه تولیدکنندگان مشترک. اما این تنها رابطه بین آن‌ها نیست که در 'نقد برنامه گوتا' مشخص شده است. زیرا بدون تردید تولیدکنندگان هم‌زمان صاحبان مشترک 'شرایط مادی تولید' نیز هستند. حاصل این که آن‌ها در دو رابطه زیر حیات دارند: صاحبان مشترک ابزار تولید و مالکین خصوصی نیروی کار.^{۱۴}

^{۱۴} افیم مانویچ به استدلال وای، ای کرون‌رُد و چند اقتصاددان شوروی توجه دارد و آن را رد می‌کند. طبق این استدلال گفته می‌شود که از آن‌جا که 'دارنده نیروی کار مالک مشترک دارایی سوسیالیستی دولتی است، دیگر مالک نیروی کار خویش نیست، این نیروی کار همانند ابزار تولید به کلی به جامعه تعلق دارد و دارایی مشترک

با این همه، صرفاً تشخیص این رابطه دوگانه مالکیت کافی نیست. ضروری است گرایشات تفکیک‌ناپذیر هر جنبه از این رابطه و ماهیت کنش متقابل آن‌ها را بررسی کنیم. فرض ما این است که ابزار تولید و نیروی کار که اولی در مالکیت جمع و دومی در تصاحب فرد است هر دو در تولید با یک‌دیگر متحد و یک کاسه می‌شوند و از هر دو جنبه وحدت و تضاد برخوردارند. هر چند مارکس خود فاز پائینی جامعه کمونیستی را، به‌گونه‌ای که در چنگال و تحت نفوذ تضاد باشد تجربه نکرد اما تجزیه و تحلیل آن به خاطر تجربه سوسیالیسم واقعاً موجود تسهیل شده است.

مالکیت مشترک بر ابزار تولید

بررسی از تناقضات فاز پائینی جامعه کمونیستی را با مطالعه گرایشات موجود در مالکیت عمومی بر ابزار تولید، آن هم به‌طور مجزا و نه با توجه به دیگر جنبه‌های تولیدکنندگان آغاز می‌کنیم. بخش‌های بعدی مقاله به نوبت و بر همان پایه مالکیت خصوصی بر نیروی کار و پس از آن ترکیب و اتحاد این دو وجه را بررسی می‌کند. به دنبال آن جنبه دیگر مسأله که تلویحاً در برداشت مارکس از مفهوم فاز پائینی وجود دارد، مورد بررسی قرار می‌گیرد.

تولیدکنندگان به‌مثابه مالکین مشترک ابزار تولید می‌خواهند حداکثر بازدهی را از این دارایی داشته باشند. بنابراین خواهان به حداکثر رساندن تولید در هر واحد ابزار تولیدند (بازده یا سرمایه). همین‌طور هم آن‌ها در پی رشد ابزار تولید (دارایی مشترک خود) و جریان پیدا کردن بازده یا درآمد آنند. سمت و سوی حرکت آن‌ها در این رابطه عبارت است از بازتولید گسترده ابزار تولید. این به‌معنی

گرایش به محدود کردن مصرف جاری به منظور امکان پذیر ساختن گسترش آتی آن است.

تولیدکنندگان به مثابه مالکین ابزار تولید خواهان به حداکثر رساندن بازدهی دارایی خویشند. بنابراین به هم‌آهنگی مؤثر مؤلفه‌های ویژه ابزار تولید علاقمندند. بهره‌وری کمتر از ظرفیت ابزار تولید برای مالکین ابزار تولید زیان‌بار است و نشان‌دهنده آن است که فدا کردن مصارف جاری، بازده مطلوب را در پی نداشته است. در این معنا تولیدکنندگان به مثابه مالکین مشترک ابزار تولید برنامه‌ریزی را تشویق می‌کنند تا همه جنبه‌های وابستگی چند جانبه ابزار تولید را آگاهانه بررسی کنند.

همان گونه که بهره‌وری ناکافی از ابزار تولید نشان‌گر زیان و خسارت است در عین حال، اما، گرایش به برنامه‌ریزی "سفت و سخت" نیز در میان هست. از دیگر سو، تولیدکنندگان به مثابه مالکین ابزار تولید علاقه‌ای به وضعیت کمبود و کمیابی که باعث عاطل ماندن ابزار تولید و بهره‌وری کمتر از آن‌ها می‌شود، ندارند. درنگ در ایجاد ابزار تولید و امکانات جدید که به علت فقدان درونداد تکمیلی لازم (یعنی بازده یا سرمایه تقلیل یافته) و غیره عاطل می‌ماند، نمی‌تواند به نفع تولیدکنندگان به مثابه مالکان ابزار تولید باشد. بدین ترتیب هدف از حداکثر بهره‌وری از وسائل تولید به نقشه‌هایی راه می‌برد که نمی‌تواند آن چنان سفت و سخت باشد که الزامات تناسب و تعادل را نادیده بگیرد.

از آن جا که هیچ تولیدکننده منفردی نمی‌تواند ضامن چنین هدف‌هایی باشد، روشن است که تولیدکنندگان به مثابه مالکان مشترک ابزار تولید نیاز به هیأتی هم‌آهنگ کننده دارند. این هیأت به‌طور کلی نقش نمایندگی مالکان ابزار تولید را به عهده دارد. نیاز به هیأتی است که رابطه دقیق بین اجزاء مشترک تولید را تعیین کند، یعنی هم بهره‌وری از ابزار تولید موجود و هم گسترش آن‌ها را هم‌آهنگ کند. چنین هیأت برنامه‌ریز و هم‌آهنگ کننده‌ای، اگر تولیدکنندگان را

تنها از این زاویه در نظر گیرد که مالک مشترک ابزار تولید هستند به هیچ وجه علیه منافع تولید کنندگان منفرد عمل نمی‌کند، بدین معنی که نماینده منافع کل جمع را در نظر می‌گیرد و جمع را در مقابل فرد قرار نمی‌دهد زیرا تولید کنندگان به مثابه مالکان مشترک ابزار تولید تنها و تنها منافع مشترک و جمعی دارند.

جالب این که تولید کنندگان تا آن جا که مالکین مشترک ابزار تولید هستند، رابطه برابر با یکدیگر دارند. بدین ترتیب همه تولید کنندگان می‌بایست به تساوی به ابزار تولید دسترسی داشته باشند، همه می‌بایست فرصت داشته باشند کار کنند و ثمرات تولید را برای خود تأمین کنند. افزون بر این، نتیجه این می‌شود که گرایش عمومی به سوی درآمد برابر است. کوتاه این که، در این رابطه زمینه‌ای وجود ندارد که افراد یا گروه‌هایی ابزار تولید را به انحصار خود درآورند. همین‌طور هم زمینه دسترسی نابرابر به ابزار تولید یا به درآمد متفاوت وجود ندارد، دقیقاً به این دلیل که همه به مثابه مالکان ابزار تولید برابرند.

بدین ترتیب رابطه توزیع که پی‌آمد رابطه مالکیت مشترک و برابر ابزار تولید است عبارت است از: به هر کس بر طبق سهم سرانه‌اش. از آن جا که رابطه تولیدی‌ای که در این جا مورد بررسی است نه رابطه کار است نه رابطه انسان‌ها با یکدیگر، بنابراین سمت و سوی رابطه توزیعی نه "بر طبق کار" است نه "بر طبق نیاز". این رابطه خصوصاً، رابطه‌ای است که در آن همه اختلافات "سروسامان" داده می‌شود و همه تولید کنندگان در آن همگن نگریسته می‌شوند و به همه در رابطه با دارائی مادی یکسان برخورد می‌شود، این رابطه "شخصیت انسان را در همه حوزه‌ها نفی می‌کند".^{۱۵}

^{۱۵} نگاه کنید به مقاله دست نوشته‌های اقتصادی و فلسفی سال ۱۸۴۴ اثر کارل مارکس، از مجموعه آثار مارکس و انگلس جلد سوم، نیویورک، ناشر بین‌المللی. سال ۱۹۷۵، صفحه ۲۹۵. نظر مانویچ نسبت به موضوع کرون‌رد (نگاه کنید به یادداشت قبلی) این است که در رابطه نیروی کار بدین طریق از انسان، از شخصیت قطع می‌شود (همان اثر مانویچ صفحه ۵۵).

تا آن جا که جهت گیری تولیدکنندگان به مثابه مالکین ابزار تولید، عبارت از هم آهنگی مؤثر ابزار تولید است، ضرورتاً به هم آهنگی مؤثر درون داد تکمیلی یعنی نیروی کار نیز نیاز هست. نتیجه این که نیروی کار نیز می بایست (توسط هیأت هم آهنگ کننده) به کارآترین محل و مؤثرترین کاربرد خود هدایت شود. براین زمینه است که اراده فردی مالک نیروی کار کاملاً بی مورد و بی جاست. این اراده بیش تر نمایش گر خودبه خودی و هرج و مرج است تا هم آهنگی. به نظر می رسد نیروی کار در این جا صرفاً جزء ابزار تولید و به مثابه وسیله تولیدی که نیاز به راه اندازی، جایگزینی و غیره دارد به نظر می رسد.^{۱۶}

بدین ترتیب گرایش تولیدکنندگان به مثابه مالکین مشترک ابزار تولید آنست که مشترکاً به تملک و ابزار تولید در آیند. راستای این گرایش تلاشی و از هم پاشیدگی مؤثر مالکیت خصوصی نیروی کار است. این رابطه در محدوده خود پیدایش 'سوسیالیسم سربازخانه‌ای' و نوعی بردگی و بندگی دولتی را هدف گیری می کند.

با این وجود، تا آن جا که جهت این رابطه و تولیدکنندگان آن به رسمیت شناختن همه به عنوان افراد برابر است بیان گر وحدت آنها نیز محسوب می شود. در این مفهوم این رابطه بعضی اوقات نشان دهنده رابطه انسان با انسان است، اما فقط انسان با انسان به مثابه مالک برابر، آن هم فقط در شکل منزوی و بیگانه آن.^{۱۷}

^{۱۶} مفهوم 'نیاز اجتماعی' یعنی استاندارد معین و محدود برای همه تولیدکنندگان در این جا ظاهر می شود. رجوع کنید به کتاب 'رد تئوری نیاز در آثار مارکس' نوشته آگنس هلر نیویورک مطبوعاتی سنت هارتین سال ۱۹۷۴ فصل سوم.

^{۱۷} رجوع کنید به 'خانواده مقدس' اثر مارکس و انگلس در مجموعه آثار جلد چهارم، نیویورک انتشارات بین المللی سال ۱۹۷۵ صفحات ۳۹ و ۴۳.

مالکان خصوصی نیروی کار

هر تولیدکننده به‌مثابه مالک خصوصی نیروی کار در پی بالاتر بردن بازدهی دارایی خود یعنی نیروی کارش است. آرزوی هر تولیدکننده به حداکثر رساندن درآمدی است که در ازاء به‌کارگیری نیروی کار فردی به‌دست می‌آورد یعنی هدف به حداکثر رساندن (بازده یا سرمایه) است که می‌توان با بیش‌ترین درآمد در ازاء مقدار معینی نیروی کار از طریق به حداقل رساندن آن نیرو در ازاء درآمد معینی به آن دست یافت.

تا آن‌جا که هدف به حداکثر رساندن (بازده یا سرمایه) است، گرایش تولیدکننده عبارت از افزایش بهره‌وری خواهد بود (و بدین ترتیب تمکین در برابر مصرف جاری آن‌جا که نتیجه‌اش درآینده - بازده یا سرمایه - بالاتر باشد). با این همه از نظر مالکین خصوصی نه بهره‌وری اجتماعی یا کار اجتماعی بل که تنها و تنها بهره‌وری خصوصی است که اهمیت دارد. این بهره‌وری تنها به‌مثابه وسیله‌ای در خدمت بهره‌وری خصوصی است که بهره‌وری مشترک و جمعی محسوب می‌شود. از نیروی تولیدکننده به‌مثابه مالک خصوصی نیروی کار در کارآموزی و تعلیم و تربیت به‌مثابه ابزاری در خدمت بالا بردن درآمد شخصی خود در آینده، سرمایه‌گذاری می‌کند (و از سرمایه‌گذاری مشترک در جایی که مکمل این هدف است حمایت می‌کند)، همین‌طور هم تولیدکننده از بخشی از مصرف آنی ثمره زحمت خود فقط در جایی چشم‌پوشی می‌کند که حقوق مالکیت در رابطه با جریان درآمدی که در اثر این حقوق ایجاد شده است، تضمین شده

باشد. در این جا بازتولید گسترده عبارت از بازتولید خود (نیروی کار فردی) در شکلی که به لحاظ کمی افزایش پیدا کرده باشد.^{۱۸}

از آن جا که هر مالک می خواهد بالاترین بازده را برای دارایی خود داشته باشد، تولیدکننده به مثابه مالک نیروی کار در پی فرصتی است تا این دارایی را به مصرف بهتری برساند. بدین ترتیب او ایجاد محدودیت بر تحرک کار را نقض حقوق مالکیت می داند.

بنابراین منطق یک بازار کار در بطن این جنبه از مسأله نهفته است. البته هیچ نوع بازارکاری در بین نیست. بازارکاری که از مالک نیروی کار به صورتی که هست حمایت کند، بازارکاری است که بدیل های موجود در آن به حداکثر رسیده باشد. در این معنا تولیدکننده به مثابه مالک نیروی کار منطقاً از وضعیت کسری و کمبود مزمن حمایت می کند.^{۱۹}

مالک نیروی کار همان گونه که مداخله و مزاحمت در حق جابه جایی دارایی فردی خود را بر نمی تابد، همان طور هم نمی خواهد در خصوص حق تأمین و تضمین بالاترین بازده ممکن از هر نوع استفاده از نیروی کار خود با مانعی روبرو شود. بنابراین مداخله گری ها و مزاحمت های (که در خدمت مقاصدی است خارج از محدوده تولیدکننده منفرد به مثابه مالک نیروی کار) که ارزش کار را به سطحی پایین تر از "سهم افزوده" آن می رساند با منطق این جنبه تولیدکننده مغایرت دارد. همین طور هم تصاحب بخشی از بازدهی در خدمت این دارایی شخصی یعنی نیروی کار به مثابه تصاحب بازدهی است که مغایر منافع

^{۱۸} بدین ترتیب مانوئیچ استدلال می کند که شکست در بالا بردن دستمزدها زمانی که با عرضه ماشین آلات جدید بازدهی افزایش پیدا می کند به کاهش علاقه شخصی مستقیم کارگران به عرضه تکنیک جدید منتهی می شود. همان اثر مانوئیچ صفحات ۲۴۹ و ۲۵۰.

^{۱۹} نگاه کنید به مقاله کورنای و قوانین حرکت سوسیالیستی اثر مایکل ای. لیبوویتس در مجله بررسی اقتصادی سیاسی شماره ۱۸ پائیز سال ۱۹۸۵.

شخصی اوست. از نظر مالک خصوصی نیروی کار، محدودیت درآمد منجر به کاهش سهم افزوده می‌شود.^{۲۰}

از آنجا که مالک نیروی کار یعنی تولیدکننده در پی بیشترین بدیل‌ها در رابطه با این دارایی است (و در مقابل شرایط ثبت و انحصار مانعی نمی‌خواهد) نتیجه این است که بازده متناسب با سهم افزوده به بهترین وجه واحدهای تولیدی غیرمتمرکز تضمین می‌شود. این واحدها در رابطه با نیروی کار با یکدیگر رقابت می‌کنند. بنابراین، در این رابطه نه تنها یک بازار کار بل که یک اقتصاد بازار به‌طور عموم نهفته است. از نظر تولیدکننده، مسائل بیرونی و افزایش تسهیلات و غیره نیز مطرح نیست چرا که در حقیقت چنین قضایائی خارج از محدوده موقعیت او به‌مثابه مالک منفرد نیروی کار قرار دارند.

مالک خصوصی نیروی کار بودن دلالت بر مسائلی فراتر از بازار کار و بازار برای تولیدات کار دارد. بازتولید گسترده مستلزم انباشت پول یعنی شکل پولی درآمد است. از نظر تولیدکنندگانی که چنین ادعاهایی بر تولیدات ناشی از کار دارند، قرار دادن پول در مخزنی (بانکی) که در شکل بهره برای آن‌ها بازدهی داشته باشد، کاملاً با هدف پیشینه کردن (بازده یا نیروی کار) خوانایی دارد. منطق این پویا شکل رابطه پول-پول را به خود می‌گیرد. منطق مشابهی نیز بر فعالیت بانک که خود را با قرض دادن پول با نرخ بهره‌ای بالاتر از بهره‌ای که خود می‌پردازد، بازسازی می‌کند، حاکم است. از دیگرسو، از نظر تولیدکننده که برای بازتولید گسترده پول قرض می‌کند (یا به‌جای آن دست‌مایه انباشته شده خود را مصرف می‌کنند) الزام منطقی پیشینه کردن عبارت از این است که

^{۲۰} مانویچ در اثر مذکور در بالا صفحه ۱۹۲ می‌گوید: «بی‌توجهی و نادیده گرفتن منفعت شخصی از هر نوعش بر مجموعه نتایج کار اثر می‌گذارد... در هر یک از این موارد نتیجه این می‌شود که کارگران به آن چه تولید می‌کنند علاقه شخصی کم‌تری نشان می‌دهند.»

بازدهی بازتولید گسترده می‌بایست از مخارج (بهره) این دست‌مایه‌های پولی بیش‌تر شود.

بدین ترتیب با وجود مالکیت خصوصی نیروی کار رابطه تولیدکنندگان ناآگاهانه و غیرمستقیم است، وجود بازار پول، اعتبار و بانک مشهود است. در این وضعیت هدف پیشینه کردن (بازده یا نیروی کار مصرف شده) ظاهراً توسط بانک‌ها یعنی میانجی‌های بین تولیدکنندگان مجزا عملی می‌شود. آن چه از نظر تولیدکنندگان به‌مثابه مالکین خصوصی نیروی کار جنبه داخلی دارد در بیرون توسط بانک‌ها و بازار پولی تحمیل می‌شود. در بازار، پول مالکان خصوصی نیروی کار به‌طور کلی برآورد و تخمین زده می‌شود. گسترش تولید تنها زمانی پی‌گیری می‌شود که بالاترین بازده را نوید دهد. بازار به‌طور کلی از طریق تولیدکنندگان بر بازتولید گسترده حکم فرمایی می‌کند.^{۲۱}

بدین ترتیب اختلافات دو جانبه مالکین خصوصی نیروی کار به معنی آن است که آن‌ها نیروی اجتماعی بیگانه‌ای را به‌وجود می‌آورند که بر فراز آن‌ها قرار دارد و رفتار متقابل آن‌ها را به‌مثابه روند و قدرتی مستقل از آن‌ها به‌وجود می‌آورد. پیوند متقابل آن‌ها هم‌چون تابعیت آن‌ها به روابطی نمود پیدا می‌کند که مستقل از آن‌ها پابرجاست و آن‌ها انگیزه خود را از آن می‌گیرند.^{۲۲}

تولیدکننده به‌مثابه مالک خصوصی نیروی کار اساساً نه تنها در خصوص کار کنونی بل که در رابطه با کار گذشته بازدهی را تضمین و تأمین می‌کند که با سهم افزوده خوانایی داشته باشد. در این رابطه و خصوصاً کار گذشته خواست

^{۲۱} ولادیمیر باکاریچ در مقاله "پایه‌های نظری بازتولید اجتماعی در سوسیالیسم" در کتاب آندیشه و عمل سوسیالیستی - صفحه ۱۲۰ (سال ۱۹۷۴) می‌گوید: اعتبار به کسانی داده می‌شود که می‌توانستند بیش‌تر پول بپردازند. به بیان دیگر، مسیر تکاملی چنین بود که به کسانی که می‌توانستند بیش‌تر پول بپردازند امتیازات بی‌چون و چرایی داده می‌شد: بدین ترتیب راستای تکامل به کنترل این عناصر وا گذاشته می‌شد. عناصری که تسلط پیدا کردند عبارت بودند از سیستم اعتبار و بانک‌ها... چاپ بلگراد.

^{۲۲} نگاه کنید به "گروندرپسه" اثر کارل مارکس، چاپ نیویورک، ویتج سال ۱۹۷۳ صفحات ۱۵۷ و ۱۹۷.

برخورداری از حقوق بی‌چون و چرای مالکیت تلویحاً وجود دارد یعنی توانایی انتقال بی‌دردسر این حقوق (مثلاً از طریق سهامی که در اثر کار گذشته کسب کرده است) و استفاده کامل از آن در حوزه ابزار تولید.^{۲۳} بنابراین گرایش تولیدکننده به‌مثابه مالک خصوصی نیروی کار عبارت است از تلاشی مالکیت مشترک ابزار تولید. تقسیم بین مطالبات خصوصی و مالکیت خصوصی نیروی کار در مورد ثمرات کار گذشته دلالت بر تقسیم‌بندی مشابهی در درون جامعه دارد. مالکیت خصوصی نیروی کار در محدوده خود گرایش به احیاء مناسبات سرمایه‌داری دارد.^{۲۴}

با این همه، آنچه تولیدکنندگان را به‌مثابه مالکین نیروی کار مشخص می‌کند این است که نقطه عزیمت آن‌ها بیش‌تر انسان‌ها هستند تا اشیاء. ویژگی اصلی این جنبه از مسأله عبارت است از به رسمیت شناختن اختلافات و ناهمگنی‌ها. مالکین منفرد نیروی کار بین تولیدکنندگان دارای توانایی‌ها و نیازهای ناهم‌گون رابطه‌ای را فرض می‌کنند که ضروری و لازم است، اما آن‌ها چنین کاری را فقط به‌مثابه مالک آن‌هم مالک نیازهای بیگانه شده انجام می‌دهند. رابطه تولیدکنندگان با یک‌دیگر رابطه مالکین منفرد است (تا رابطه بین انسان‌ها)، از این رو بی‌تفاوتی آن‌ها نسبت به ارتباطشان به‌معنی آن است که هم این ارتباط و هم شکل‌های میانجی‌گری ویژه بازار بر آن‌ها سلطه دارد.

^{۲۳} این عناصر با آن چه اقتصاددان محافظه کار آمریکائی، استیون ان. اش. چوینگ برمی‌شمرد و آن‌ها را عناصری می‌داند که چین به آن نیاز دارد تا سرمایه‌دار شود، خوانایی دارد. نگاه کنید به مقاله او تحت عنوان تجزیه و تحلیل اقتصادی حقوق مالکیت و دگرگونی‌های نهادی از مجله منتشره انستیتوی مسائل اقتصادی، نورفوک سال ۱۹۸۲ صفحات ۵۸ و ۶۰.

^{۲۴} رجوع کنید به همان اثر یادشده از باکاریج صفحه ۱۲۱.

ترکیب شکل‌های مالکیت

هر نوع مالکیتی که در "فاز پائینی" جامعه کمونیستی وجود داشته باشد، گرایش‌ات ذاتی خود را دارد. این گرایش‌ات با یک‌دیگر در تضاد قرار دارند. برنامه یا بازار و برابری یا نابرابری تنها دو تناقض از این مجموعه‌اند (که در نمودار اول خلاصه شده است) که ریشه در تناقضات موجود در محدوده مالکیت دارند. با این همه، نه تنها فاز پائینی ضرورتاً از هر دوی این جنبه‌ها برخوردار است بل که این جنبه‌ها بر یک‌دیگر تأثیر دارند و بر خصالت و ماهیت یک‌دیگر اثر می‌گذارند. نه مالکیت مشترک ابزار تولید و نه مالکیت خصوصی نیروی کار هیچ کدام در شکل انتزاعی و نو حضور ندارند و در عین این که تحت شرایط معینی این یا آن جنبه مسلط است، همواره ترکیب آنهاست که قطعیت دارد.

تولیدکنندگان به‌مثابه ابزار مشترک تولید حاضر هستند و وجود درآمدهای متفاوت را (که ذاتی مالکیت خصوصی نیروی کار است) تا آن جا که نبود آنها به افت Y و K منجر شود بپذیرند. در واقع چنین تفاوتی، نتیجه اجتناب‌ناپذیر و امتیازی است که بر حق بورژوازی داده می‌شود. البته چنین پذیرشی از روی اکراه صورت می‌گیرد. در این پذیرش در صورتی که الگوهای ناشی از مالکیت خصوصی نیروی کار غیرقابل قبول به نظر رسند، گرایش به تصحیح و ترمیم دیده می‌شود.

این گرایش که نشان‌دهنده قدرت وجه دارایی مشترک است شکل‌های زیادی به خود می‌گیرد. این شکل‌ها تأکید بر توسعه و گسترش آن چیزی دارد که هدفش رفع نیازهای مشترک، رشد مصرف اجتماعی و دست‌مایه‌ها و دست‌رسی هر چه بیش‌تر به ضروریات اولیه به قیمت‌هایی است که یارانه (زیر قیمت بازار) به آنها تعلق می‌گیرد. در این جا هدف دستیابی به افزایش شتابان سطح زندگی کسانی است که کم‌تر به آنها رسیده‌اند یعنی کارگران

عیال‌وار و نیز برابرسازی سریع‌تر شرایط زندگی مناطق گوناگون^{۲۵} (در این ترکیب یکی از نشانه‌های دارایی مشترک عبارت است از تشویق روی‌کرد به توزیع "برطبق نیاز"). همین‌طور هم جهت‌گیری به سوی کاهش یا محدود کردن درآمدهای بالا از طریق شکل‌های گوناگون کنترل از قبیل قیمت‌ها و مالیات (یعنی مالیات بر "اجاره بهای تکنولوژیک") و غیره جنبه اساسی دارد.

هم‌آهنگی و برنامه‌ریزی که در میان تولیدکنندگان به‌مثابه مالکین مشترک ابزار تولید وجود دارد گرایش به بهره‌وری از سازوکارهای هم‌آهنگ‌کننده بر متن مالکیت خصوصی نیروی کار را به‌وجود می‌آورد و نشان‌دهنده منافع مالکین مشترک به‌طور کلی است. بدین ترتیب ساختارهای پاداش و تشویق که شرکت‌ها را به مرکز (و نه به بازار) مرتبط می‌سازد، بی‌علاقگی به "ورشکسته شدن" شرکت‌ها (به علت مسائل مربوط به بیکاری) "محدودیت‌های بودجه کم پشتوانه"، تمایل به تشویق بازار تولید گسترده برپایه معیارهای "نسبتاً مفید" (به‌منظور گسترش کار و استخدام) - همگی راه‌هایی را ارائه می‌دهند که مرکز از طریق آن‌ها می‌تواند از سود شخصی موجود در مالکیت خصوصی نیروی کار به‌شیوه‌ای استفاده کند که با گرایش خودبه‌خودی مالکین خصوصی نیروی کار مغایر باشد. مناسبات کالائی-پولی تحت تابعیت هم‌آهنگی و برنامه‌ریزی نشان‌دهنده خصلت تولیدکنندگان به‌مثابه مالکین مشترک در چارچوب این وحدت معین است.

^{۲۵} مراجعه کنید به مجله "کمونیست" شماره سوم سال ۱۹۶۰، صفحه ۳۰، مانویج انتقادگونه‌ای از آن را در اثر مذکور در بالا صفحه ۲۴۸ نقل قول آورده است. هم چنین نگاه کنید به صفحه ۲۴۴ همین مجله.